

از زبان سوسن آزاده ام آمد بگوش کاندرین دیر کهن کار سبکباران خوش است
 فارغان را غم احوال گرانباران نیست بارسایان مددی تا خوش و خندان بروم
 (حافظ)

خشم ندیده است چو تو کینه توز حلم ندیده است چو تو بردبار
 (مسعود سعد)

اگر چه بزربار در اینجا بطور صفت استعمال شده است لکن مشترك با اسم
 است و میتوان آنرا مانند اسم نیز استعمال کرد و مثلاً گفت در باران کمتر دچار
 زحمت و مناقشه میشوند.

دوم از جمله پساوند ها میباشد که بعداً شرح داده خواهد شد و معنی آن
 ساحل دریا و رود خانه است مانند دریا بار و رود بار و زنگبار و غیره.

سوم که جزء اسم های مرکب از (قسم نهم) شمرده میشود در کلمه های مرکب
 ستاره بار، آتش بار، دُربار، گهر بار، اشکبار، صاعقه بار، مرگبار، عنبر بار و غیره که از فعل
 باریدن ترکیب شده اند. باید دانست که این ترکیب آخر یعنی قسم سوم که مرگبار
 و عنبر بار و صاعقه بار و غیره باشد کمتر مانند اسم استعمال میشود و بیشتر مانند صفت
 استعمال میشوند و در فصل صفت گفته شده است با شواهد. کلمه آتش بار که اخیراً
 برای یک دستگاه یا چند دستگاه توپ اختیار گردیده است این نیز مانند اسم استعمال میشود
 آگاهی ۱۴. کلیه اسم های مرکب قسم نهم مگر معدودی مانند دار کوب که
 نام مرغی است و جهان آفرین که نام خداست و گاه ربا که نام شیخی است و آهن ربا
 که نوعی معدنی است و اینها بواسطه قدمت استعمال و اختصاص بیک معنی مانند اسم
 عام و علم و سمعی محسوب میشوند سایرین همه قیاسی شناخته میشوند و ممکن
 است در موقع لزوم بمناسبت مفهوم، ترکیبی تازه بسازند که دیگران نساخته باشند و صحیح و
 فصیح هم باشد مانند کلمه دست انداز که برای نا هواری های جاده ها استعمال میشود
 و از کلمات ترکیب شده بیست سی سال اخیر است و مانند گان درشکه و ارا به و اتوموبیل
 آنرا ترکیب کرده اند

قسم دهم از اسم مرکب و آن ترکیب میشود از يك لفظ ظرف زمانی یا مکانی

و صیغه امر از يك فعل مانند دور بین ، هیچ بدان ، همه دان ، زود باور ، دیرجوش دیر بازر ، کجرو ، همه بین و غیره این ترکیب بسیار کم و نادر است و بیشتر مانند صفت استعمال میشود و کمتر مانند اسم . هر چند جزء ترکیبهای مشترک است شاهدی که در آن مانند اسم استعمال شده باشد از استادان بنظر نرسید .

در بیت زیرین مانند صفت استعمال شده ولی میتوان مانند اسم هم استعمال کرد .
گر قصه خود عرضه رایش نتوان کرد صدشکر خدا کوهمه دان و همه بین است

و در باب چهارم مصدر به تفضیل قسم (جای)

قسم یازدهم از اسم مرکب . این طبقه ساخته میشود از دو قسمت فعل و بر چهار گونه است و هیچکدام با صفت یا سایر قسمت ها مشترک نیست و در حقیقت همه این چهار نوع معنی مصدری دارند و میتوان گفت اینها مصدر مرخم (کوتاه شده) هستند اما هر يك نوع از آنها معنی شبیه به معنی های مصدر های مختلف عربی دارد مانند باب مفاعله و تفعّل و تفعیل و غیره .

گونه اول مرکب میشود از صیغه ماضی مفرد يك فعل و صیغه امر حاضر مفرد همان فعل چون گفت و گو ، رفت و رو ، شست و شو ، جست و جو و میباشد که قسمت دوم آن از فعل دیگر که همان معنی یا معنی نزدیک بآن داشته باشد ترکیب شود چون جست و خیز ، واو جزء این ترکیب و لازمه آنست که به شکل پیش (ضمه) هم نوشته میشود .

مثالها

خدای را بهیم شست و شوی خرّقه کنیدی که من نمیشنوم بوی خیر از این اوضاع
اینکه من در جستجوی او ز خود غافل شدم کسی ندیداست و نبیند حسنش از هر سو به بین

(حافظ)

ز دانا سزد یرستی و جستجوی کسی کو نداند میرسید از اوی

(فردوسی)

دارم عجب ز نقش خیالش که چون نرفت از دیده ام که دمیدش کارشست و شواست

(حافظ)

هان و هان این راز را با کس مگوی گرچه شاه از تو کند پس جستجوی

(مولوی)

گونه دوم مرکب است از صیغه مفرد امر يك فعل و صیغه مفرد امر از فعلی دیگر که از حیث معنی یکی با نزدیک یا شبیه باشد مانند کیرو دار، تک و دو، تک و تاز، تک و پوی و غیره.

مشالها

در بزرگی و کیرو دار مغز آشنایان فراقتی دارند
روز در ماندگی و معزولی درد دل پیش دوستان آرند
اینهمه هیچ است چون می بگذرد تخت و بخت و امر ونهی کیرو دار

(سعدی)

کیمخت کوی بگسلد از زخم بانك کوس گوش زمانه کر شود از هول کیرو دار
سیاه بخت کسی کاندین حسیض مفاك چو ظل طایر او جسك هرزه در تک و تاز

(عکس بخاراوی)

دربغ جان گرامی که رفت در سر تن دربغ روز جوانی که رفت در تک و تاز

(کمال الدین اسمعیل)

ای مانده به تذویر فریبندگی وز بهر دور روز زندگی در تک و دو
گفتن که پس از مرگ کجا خواهی رفت می پیش من آرو هر کجا خواهی رو
(خیام)

نوک ناوک چو عقل در تک و پوی از درون دو دیده مردم جوی

(سنایی)

چو حسن و عشق در جولانگه ناز عنان دادند لختی در تک و تاز

(۱) تک و تاز یعنی دویدن و ناخن است. تکاور یعنی دویدن و جستجو کردن است و یعنی دویده هم استعمال شده است و مجازاً اسب را هم تکاور گفته اند.

بهر طبیعی نهاده آرزومی تنك و پو داده هر يك را بسومی

(وحشی باقعی)

آگاهی گاهی باوالحق از این ترکیبها بیفتد مانند درستخیز و گاهی الفالحاق بجای آن در آورند.

مثالها

در تکاپوی خدمتش جوزا از کمر بستگان در گاه است
 سعد یاهر دمت که دست دهد در سر زلف دوستان آویز
 دشمنان را به حال خود بگزار تا قیامت کنند رستاخیز

(سعدی)

وا نمایم راز رستاخیز را نقد را و نقد قلب آمیز را

(مولوی)

شیر را بر دوست رستاخیز شیر شمشیر او ندیده گریز

(سنائی در حدیقه)

گونه سوم مرکب است از تکرار امر يك فعل که در وسط آن الف الحاق در آورند چون کشاکش و بیچاپیج و غیره.

در کلمه کشمکش يك میم نهی بجای الف آمده و معنی آن بکش و کش میباشد که بطور ترکیب گفته میشود و شبیه واز جنس کج دار و مریز میباشد.

این نوع کم است و معنی شبیه بمعنی مصدر باب مفاعله عربی میدهد یعنی فعل از دو جانب صادر میشود و نسبت به همدیگر بین دو نفر یا دو گروه و در مورد کشمکش معنی منفی و نهی آن در نظر نیست و معنی آن کشش از دو جانب بطور متناوب است.

مثالها

در آن زندان تنك اندر کشاکش بود جانش میان آب و آتش

(ناصر خسرو)